

گفت‌وگو با سعید حاجی میری، فیلم‌ساز و نخستین رئیس مرکز اسلامی فیلم‌سازی آماتور

# سینمای که ما تعریف کردیم...

به جز مقطع ابتدایی، عملاً در آنجا حضور نداشتم.

**ارتباطی هم نداشتید؟**

چرا این مرکز را در ادامه فعالیت‌های خود شروع کرده بودیم، تأسیس کردیم و آقای اثنی‌عشری مسئولیتش را بر عهده گرفت. اما من دیگر نقشی در آنجا ایفا نکردم چون در مرکز فیلم‌سازی آماتور مشغول شدم. یعنی شما مرکز فیلم‌سازی آماتور را در سال ۵۹، در اوایل جوانی‌تان، تحویل گرفتید؟

بله، آن زمان هجده سال داشتم.

**خوب شما با آن سن و سال چطوری آنجا را تحویل گرفتید؟ از آن دوران، مشکلات و سختی‌هایش بگویید.**

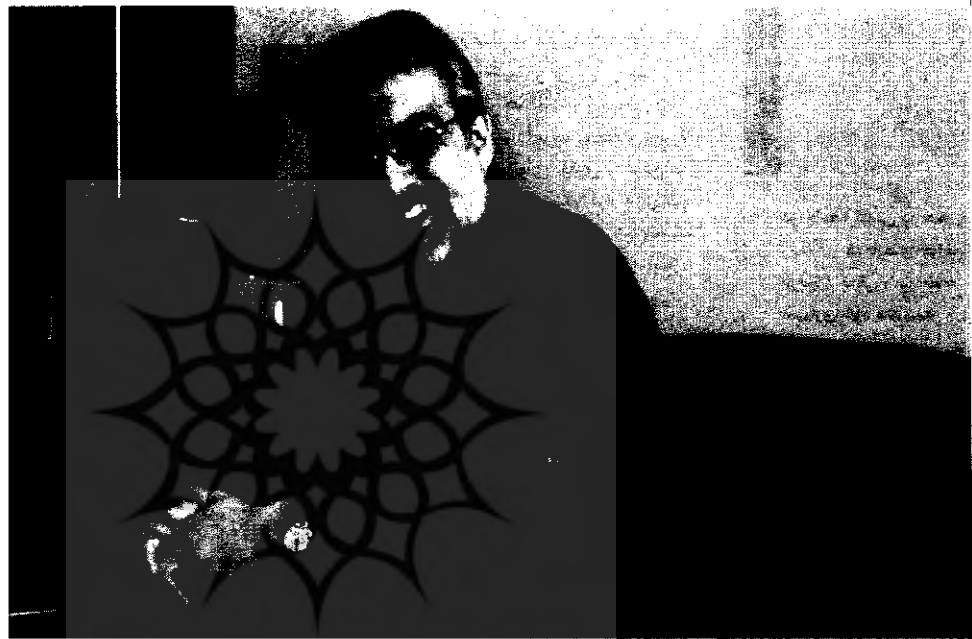
من سال ۵۶ با دیپلم ریاضی در دانشگاه پلی‌تکنیک پذیرفته شدم. آن زمان پانزده سالم بود.

فروردین ۴۱ در قزوین متولد شدم. بعد از سال سوم ابتدایی، در تابستان سه سال را به صورت جهشی خواندم. آن وقت‌ها سال هفتم را اول دبیرستان می‌گفتند. به اول دبیرستان رفتم. وقتی اول دبیرستان بودم نه سال داشتم. یک‌ساله، سه کلاس چهارم و پنج و شش را خواندم. اولین دیپلم نظام قدیم هستم؛ قدیمی‌ترین نظام آموزشی. وقتی دیپلم گرفتم پانزده سالم بود.

درسم خوب بود. معدل دیپلم ریاضی من ۱۹/۳۳ بود. در نظام قدیم هم خیلی سخت می‌گرفتند. در کنتور هم دانشگاه پلی‌تکنیک (امیرکبیر) در رشته راه و ساختمان قبول شدم و مهر همان سال به دانشگاه آمدم. آمدن به دانشگاه و تهران، دو تحول عمده در زندگی من ایجاد کرد. در پانزده سالگی تنها به تهران آمدم؛ حتی برای ثبت‌نام هیچ‌کس با من نیامد.

**با شما چگونه برخورد می‌کردند؟**

خوب همیشه من دچار این چالش بودم؛ الان هم هستم. حالا هم در جمع دوستان کم‌سن‌ترینم. البته چهارم پیر و موهای سفید شده است. این تناقض همیشه گریبان‌گیرم بوده، در هر صورت از سال



به بهانه حضور شما در مرکز فیلم‌سازی آماتور خدمتتان رسیدیم، چون بسیاری از کسانی که در این مرکز پرورش یافتند، معروف و برجسته شدند.

مرکز اسلامی فیلم‌سازی آماتور همان سینمای آزاد سابق بود که در سال ۵۹ من از بصیر نصیبی تحویل گرفتم. او قبل از انقلاب، سال‌ها رئیس سینما آزاد بود. ما آنجا را از نو بنیان‌گذاری کردیم و اسمش را مرکز اسلامی فیلم‌سازی آماتور گذاشتیم. مرکز اسلامی آموزش فیلم‌سازی به وزارت ارشاد تعلق داشت اما سینمای آزاد وابسته به تلویزیون بود.

مرکز فیلم‌سازی آماتور در اختیار واحد فعالیت‌های فرهنگی صدا و سیما بود. الان دیگر این واحد وجود ندارد. قبل از انقلاب وجود داشت؛ تئاتر شهر، کارگاه نمایش و سینما آزاد همه در مالکیت آنجا بود. مرکز اسلامی آموزش فیلم‌سازی وابسته به ارشاد است و در محل باغ فردوس از صفر تأسیس شده و به جای هیچ مرکز یا مؤسسه دیگری نبود. وزارت ارشاد، انجمن سینمای جوان داشت؛ هم‌تراز با تلویزیون که سینمای آزاد را داشت. این‌ها با هم رقابت می‌کردند.

ارشاد، سینمای جوان را حفظ کرد. این تشکیلات، یک اداره کل به شمار می‌رود. مرکز اسلامی آموزش فیلم‌سازی، که تشکیلاتی برای آموزش بود، در سال ۶۳ تأسیس شد، یعنی چهار سال بعد از تأسیس مرکز اسلامی فیلم‌سازی آماتور. نباید این دو را با هم اشتباه بگیرید. شما هیچ‌وقت در مرکز اسلامی آموزش فیلم‌سازی حضور نداشتید؟

## فاطمه شیرازی

اشاره:

در هر انقلابی به غیر از موضوعات سیاسی، مسائل فرهنگی و هنری خاصی به وجود می‌آید؛ به‌ویژه پس از پیروزی و به دست گرفتن زمام امور کشور. انقلاب اسلامی سال ۵۷ نیز با همه دیدگاه‌های متضادی که مذهبی‌ها به پدیده سینما داشتند، سینما را به گونه‌ای تعریف کرد که امروز در آستانه پایان دهه سوم، تا حدودی به شکل مخلوط و معجونی از آزمون و خطاهای گوناگون، نتایج آن را می‌بینیم.

بسیاری از سینماگرانی که در دهه‌های اخیر به فیلم‌سازی روی آوردند، پرورش‌یافته مرکز اسلامی فیلم‌سازی آماتورند. سعید حاجی‌میری در آن سال‌ها با این‌که بسیار جوان بود در راه‌اندازی و مدیریت این مرکز نقش اصلی را ایفا کرد. آگاهی از خاطرات و حرف‌های او در ترسیم فضای ویژه آن سال‌ها موثر است.

۵۹ تا حالا مدیرم.

### درستان را تمام کردید؟

نه، در سال ۶۲ دانشگاه پلی تکنیک را نیمه کاره رها کردم و به دانشگاه هنر رفتم. ترم‌های زیادی منحل شده بود. تعطیلی هم‌زمان بود با انقلاب فرهنگی، و تسخیر لانه جاسوسی. عضو دانشجویان پیرو خط امام (ره) و در واقع کوچک‌ترینشان بودم. در تسخیر لانه جاسوسی با کمال تبریزی بودم. تا اسفند ۵۷ درگیر انقلاب و تظاهرات و تعطیلی و فعالیت‌های انقلابی بودیم. از بجگی به عکاسی و سینما علاقه داشتیم. سال ۵۳ و ۵۴ در سن ده، دوازده سالگی از انجمن سینمای جوان قزوین دوربین می‌گرفتیم، فیلم خام سوپر ۸ به ما می‌دادند و می‌گفتند هرچقدر دوست دارید، فیلم بگیرید. من خیلی از جانورها خوشم می‌آمد، سراغ باغچه خانه‌مان می‌رفتم و از حشرات فیلم می‌گرفتم. مسافرت شمال که می‌رفتیم، از دار و درختها عکس می‌گرفتم. پدرم، خدا رحمتش کند، عصبانی می‌شد و می‌گفت از ما عکس بگیر؛ همه‌اش از جانور و برگ و درخت عکس می‌گیری. با تخته سه‌لا آپارات می‌ساختیم و لنز را هم از عینک‌فروشی‌ها می‌خریدیم. برای کیهان‌پچه‌ها نقشه می‌کشیدیم. به ما نقشه می‌دادند تا درست کنیم. فریم فیلم می‌خریدیم، در آفتاب نگاه می‌کردیم و لذت می‌بردیم. پدرم سال ۵۴ رفت آمریکا و یک دوربین سوپر ۸ برایم خرید. بعد از آن مستقل شدم. از تظاهرات در قزوین و تهران فیلم می‌گرفتم. نقاشی‌ام هم خوب بود. تابلویی که الان پشت سر شمامت، آخرین تابلویی است که سال ۵۷ کشیدم.

### نقاشی را ادامه ندادید؟

نه، دیگر وقت نشد. تابلو زیاد می‌کشیدم، طراحی می‌کردم. هر وقت در خانه مهمانی داشتیم و فامیل می‌آمدند، نوبت یکی بود که بنشیند و من از روی صورتش طرح سیاه‌قلم و مداد بکشم تا با خودش ببرد. هر تابلویی که تمام می‌شد، یکی از اقوام می‌گفت این را به من بده و تابلو را می‌برد.

یک بار دوست برادرم از فرانسه آمده بود، یکی از تابلوهای من را گرفت و برد. خیلی دلم می‌خواهد دوباره آن تابلو را ببینم. با این پیش‌زمینه‌ها بود که در دانشگاه به سمت فعالیت هنری سازمان دانشجویان مسلمان پلی تکنیک کشیده شدم، همان انجمن اسلامی قدیم. در گروه فیلم و عکس آنجا مشغول فعالیت شدم. فیلم‌هایی تهیه می‌کردیم و یکی دو روز در هفته آن‌ها را نمایش می‌دادیم.

### فیلم‌هایی که اگران می‌کردید موجود است؟ فیلم‌های سوپر ۸ چطور؟

بله، مقداری از آن‌ها را دارم. در آن زمان‌ها، در سینمای آزاد هم فعالیت کردید؟

نه، اصلاً به طرف سینمای آزاد نرفتم. از آقای جورقانیان یا آقای مهران تأییدی که آن موقع آرشو فیلم داشتند، فیلم کرایه می‌کردیم و با عشق عجیبی در دانشگاه

من از اسفند ۵۷ در گروه فیلم و عکس مشغول به کار شدم. قبل از آن، گروه فیلم و عکس به صورت متمرکز وجود نداشت. همه درگیر اعتصاب، تظاهرات، و شکنجه و این چیزها بودند؛ ما هم این کارها را می‌کردیم. فرصت این‌گونه فعالیت‌های هنری حسی و عشقی هم بعد از انقلاب پیش آمد

نشان می‌دادیم، تا ابان ۵۸، به آن فوتورمان می‌گفتیم. مجموعه‌ای از اسلاید در موضوعات مختلف با صدا تهیه می‌کردیم؛ بر روی یک کاست موسیقی نریشن ضبط می‌کردیم و هر ۳۰ ثانیه صدای زنگی می‌آمد یعنی اسلاید باید عوض شود.

### موضوعاتش در چه زمینه‌ای بود؟

یکی درباره آقای دکتر شریعتی که بیشتر به زندگی‌نامه سیاسی‌اش پرداخته بود. البته فعالیت غیرسیاسی هم داشتیم. یکی دو تا مجموعه هم درباره زندگی سنجاقک‌ها ساختیم.

البته در مجموعه جانورها هم بحث توحید

دنبال می‌شد. از کتاب‌های عبدالکریم بی‌آزار شیرازی استفاده می‌کردیم که به صورت مصور برای بچه‌ها وجود داشت. موضوع توحید را در طبیعت جست‌وجو می‌کردیم و در دانشگاه می‌ساختیم و تکثیر می‌کردیم. از تمام دانشگاه‌های تهران و شهرستان‌ها به ما سفارش می‌دادند. مشکلی پیش نمی‌آمد؟

نه، این موضوعات مربوط به بعد از انقلاب است. من از اسفند ۵۷ در گروه فیلم و عکس مشغول به کار شدم. قبل از آن، گروه فیلم و عکس به صورت متمرکز وجود نداشت. همه درگیر اعتصاب، تظاهرات، و شکنجه و این چیزها بودند؛ ما هم این کارها را می‌کردیم. فرصت این‌گونه فعالیت‌های هنری حسی و عشقی هم بعد از انقلاب پیش آمد. مجموع اسلایدها را از مساجد و شهرستان‌ها سفارش می‌دادند و برایشان کپی می‌کردیم.

دیگر چون صرف نمی‌کرد تکنو ۱۳۵ بگیریم و اول انقلاب هم کم شده بود یا وارد نمی‌شد و فیلم کدک هم گیر نمی‌آمد، فیلم‌های ۳۵ می‌گرفتیم. فیلم ۴۰۰ از ۳۵ لابراتوار فیلم‌سازی می‌خریدیم، بعد آن‌ها را خرد می‌کردیم و در دوربین عکاسی می‌انداختیم. به جای ۳۶ فریم، ۸ فریم می‌انداختیم.

### فیلم ۳۵ میلیمتری سینما را؟

بله! مثلاً ۵۶ و ۵۷ فریم در دوربین جا می‌شد یک دوپلیکتور داشتیم. از این‌ها کپی می‌زدیم. به همان ترتیبی که باید تعویض بشود. ظهورش را هم به لابراتوار فیلم‌سازی می‌دادیم تا ارزان‌تر تمام شود. عده‌ای از دوستان خرد می‌کردند، اسلاید می‌گذاشتند شماره می‌زدند، توی ختاب‌ها می‌چیدند و نوار کاست به این شکل تکثیر می‌شد. در همان دانشگاه ضبط می‌کردیم. چون دستگاه میکسر نداشتیم، موسیقی پخش می‌کردیم و نریشن را هم‌زمان می‌خواندیم. با توجه به متن، اسلاید باید عوض می‌شد، که با صدای زنگ ملایمی این کار را انجام می‌دادیم. هر کسی که



بودند؛ البته آقای بهزادیان و امین‌زاده سال سوم بودند که ما وارد دانشگاه شدیم. احتمالاً چهار، پنج سال از من بزرگ‌ترند. به‌رحال این حرکت می‌رسد به آبان ۵۸ که لانه جاسوسی تسخیر شد. من و کمال تبریزی به همراه آقای مهدی ایرانی شاد، که

البته قطعاً انقلاب فرهنگی تحت تأثیر تسخیر لانه جاسوسی بود اما اشتباه استراتژیک بچه‌مسلمان‌های دانشگاه‌ها این بود که فکر می‌کردند روش لانه جاسوسی اینجا هم کاربرد دارد که ما روزی بگوییم دانشگاه تعطیل است و کسی داخل آن نیاید

بعدها از این حرفه خارج شد و به وزارت دفاع رفت، و آقای محمد هاشمی، همسر خانم ابتکار، از تسخیر لانه جاسوسی فیلم و عکس گرفتیم. فیلم‌برداری با من و مهدی ایرانی شاد بود. دو تا دوربین ۱۴-۱۰ کانون داشتیم.

تنها فیلمی که از فتح لانه جاسوسی وجود دارد و نشان می‌دهد که مردم از دیوار سفارتخانه بالا می‌روند، با دوربین ۱۴-۱۰ کانون گرفته شده. با دو دوربین فیلم گرفته شد که بعد مونتاژ کردیم و یک فیلم شد. بعضی بلان‌ها را من و بعضی را هم آقای مهدی گرفتند. آقای کمال تبریزی و آقای محمد هاشمی هم مأمور گرفتن عکس بودند. حدود یک ماه و نیم آنجا بودیم. همان روزها از تحرکات و گروه‌گان‌ها فیلم می‌گرفتیم. تا یک هفته کسی را به داخل راه نمی‌دادند. ما می‌گرفتیم و می‌فرستادیم تلویزیون و آقای بهزادیان از این طریق با تلویزیون ارتباط برقرار کرد چون آقای بهزادیان هم در همین گروه بود و رابط لانه جاسوسی با بخش خبر تلویزیون شد. آن موقع آقای موسوی خویننی‌ها تنها روحانی همراه دانشجویان بود که فکر می‌کنم از اعضای شورای

می‌آمد این‌ها را تحویل بگیرد، پنج دقیقه به او آموزش می‌دادیم که این نوار را می‌گذاری، از این اسلاید شروع می‌کنی، هر جا صدای زنگ شنیدی؛ دکمه تعویض را می‌زنی، اسلاید عوض می‌شود. جلسات متعدد نمایش در مساجد و مدارس، امور تربیتی و حتی شهرستان‌ها برگزار می‌شد. اولش هم نوشته می‌شد: «گروه فیلم و عکس سازمان دانشجویان مسلمان دانشگاه پلی‌تکنیک تقدیم می‌کند» این حس خلق کردن یک اثر، توزیع و نمایش دادن از همان موقع در ما شکل گرفت؛ سیکل خیلی لذت‌بخش و شیرینی است. احساس خوبی داشتیم و بعد هر ماه یک اسلاید جدید تولید می‌کردیم. عده‌ای درباره موضوع فعالیت می‌کردند. مثلاً موضوع یکی از آن‌ها کتاب «آری این چنین بود برادر» از دکتر شریعتی بود. در کتابخانه‌ها، از تصاویر رنگی کتاب‌های تاریخی عکس می‌گرفتیم. خلاصه ماده خام را جمع می‌کردیم و می‌ساختیم و تولید جدیدمان را اعلام می‌کردیم. دوباره سفارش می‌گرفتیم. در واقع بازار خیلی گرمی داشت و بسیار هم ارزان قیمت بود.

از آن دوران کسانی هستند که ما بشتناسیم؟ آقای محسن امین‌زاده که معاون وزیر امور خارجه بود، آقای رضا بهزادیان رئیس اتاق بازرگانی تهران که یک دوره نماینده مجلس و چند سالی هم مدیر شبکه ۴ بود.

**این افراد با شما بودند؟**

همه در گروه فیلم و عکس فعالیت می‌کردیم. آقای کمال تبریزی هم در همان ایام به گروه ما پیوست. **با آقای تبریزی چطور آشنا شدید؟** ایشان هم در دانشگاه پلی‌تکنیک، راه و ساختمان می‌خواندند؛ هم‌دوره‌ای ما بودند. مهر ۵۶ که من آمدم دانشگاه، ایشان هم آمدند.

**پس ایشان سه سال از شما بزرگ‌تر است؟** بله، دقیقاً سه سالی که به صورت جهشی خواندم با نسلی همراه شدم که همه سه سال از من بزرگ‌تر

سرپرستی صدا و سیما هم بودند.

**قطب‌زاده و افرادی از آنجا رفته بودند؟**

فکر می‌کنم قطب‌زاده در آن زمان هنوز بود. آقای بهزادیان رابط ما بود و فیلم‌ها را می‌گرفت و بچه‌ها سریع در لابراتوار ظاهر می‌کردند. یک تکه‌هایی از آن تلویزیون پخش می‌شد و به تمام خبرگزاری‌های خارجی دنیا هم می‌دادند. یادم است همان فیلمی که ما گرفتیم، دو روز بعد، تلویزیون آن را روی تله‌تکست و ماهواره‌ها فرستاد. به ما گفتند ۷۵ هزار دلار در دو سه روز اول درآمد داشتیم که آن نیز به تلویزیون رسید. من یک ماه و نیم بیشتر نماندم چون دیگر ماجرا تکراری شد و از سوئی آدمی هستم که دنبال دردرس می‌گردم. وقتی برگشتم، گروه فیلم و عکس از هم پاشیده بود چون ما به لانه رفته بودیم. در چهارصد دانشجوی از چهار دانشگاه در لانه بودند. در دانشگاه‌ها هم فعالیت‌ها خوابیده بود. آقای تبریزی تا یک سال آنجا ماند. من بعد از بیرون آمدن از لانه مجدداً گروه فیلم و عکس را سازماندهی کردم تا این که در اردیبهشت ۵۹ انقلاب فرهنگی شد. در سه چهار ماه، مقدمات انقلاب فرهنگی شکل گرفت؛ با این تفکر که دانشگاه‌ها به صورت فعلی نمی‌توانند ادامه بدهند و هم‌ااش گروه‌بازی و سیاسی‌بازی شده است و استادان هم دیگر منزلت ندارند.

**آیا دانشجویان انقلابی در اقلیت بودند؟**

نه، در اقلیت نبودند؛ منتها گروه‌های دیگر، های و هویشان بیشتر بود. دائم روزنامه چاپ می‌کردند، اعلامیه می‌دادند، میتینگ می‌گذاشتند چون می‌خواستند اپوزیسیون باقی بماند. دانشجویان مسلمان مردد بودند که آیا باید اپوزیسیون باشند یا با نظام جدید همکاری کنند و به کارمند دولت تبدیل شوند. این مسائل مثل الان آن قدر روشن نبود. آن‌ها بین احساس وظیفه دینی و انقلاب و ماندن در گروه اپوزیسیون مردد بودند.

قدرت مانور کم شده بود. چون باید از انقلاب و جمهوری اسلامی دفاع می‌کردیم. در مقابل،

کسانی بودند که از روی غرض حمله می‌کردند؛ مثل منافقینی که جدا شدند و انجمن دانشجویان مسلمان یا در واقع جنبش ملی مجاهدین را تشکیل دادند و با پیگیری‌ها، اکثریت و اقلیت‌ها و توده‌های‌ها. این بود که در دانشگاه دیگر کسی درس نمی‌خواند و اوضاع دانشگاه‌ها افتضاح شده بود. دانشگاه‌ها مرکز توطئه علیه خود انقلاب شده بود. کم‌کم این جریان انقلاب فرهنگی شکل گرفت تا دانشگاه مدتی تعطیل شود و از نو شروع کند. من چون از لانه بیرون آمده بودم، در متن انقلاب فرهنگی قرار گرفتم؛ اینجا هم در بخش فرهنگی بودم.

البته قطعاً انقلاب فرهنگی تحت تأثیر تسخیر لانه جاسوسی بود اما اشتباه استراتژیک به‌مسلمان‌های دانشگاه‌ها این بود که فکر می‌کردند روش لانه جاسوسی اینجا هم کاربرد دارد که ما روزی بگوییم دانشگاه تعطیل است و کسی داخل آن نیاید. این تعصب و عصبیت وجود داشت و به این علت، از انقلاب فرهنگی فقط اسمی باقی ماند، ولی عملاً اتفاق نیفتاد. یعنی ایده‌ای که مد نظر امام (ره) و انقلابیون بود، اجرا نشد.

### شاید فکر می‌کردند که فتح لانه جاسوسی انقلاب دوم و انقلاب فرهنگی هم انقلاب سوم است؟

البته نوع تفکر درست بود. هر انقلابی که پیروز می‌شود، اگر انقلاب فرهنگی انجام ندهد، خیلی به خطر می‌افتد. در چین هم یا تفکر و مبانی‌ای که داشتند، انقلاب فرهنگی کردند.

### هر انقلاب یک سیل بنیان‌کن است. آیا این سیل وقتی به پیروزی رسید، باز هم ادامه دارد یا نه؟ آیا دست خودمان است؟

بله، ولی باید آرام‌آرام به سمت کشتزارها مهارش کرد نه به سمت خانه‌های مسکونی. برود آنجا تا سرسبزی ایجاد کند نه این که به سمت خانه‌ها برود و خرابی ایجاد کند و در عین حال باید سرعتش را کنترل کرد چون اگر با سرعت زیاد بیاید، خاک را هم با خودش می‌شوید و می‌برد. به‌هرحال دانشگاه تعطیل شد ولی انقلاب فرهنگی آن‌طور که انتظار می‌رفت، نشد. بچه‌ها هم دو سه روز اول فهمیدند که خراب شد.

### تسخیر لانه جاسوسی سند دارد و نسل سوم و نسل‌های آینده هم از آن سخن خواهند گفت، اما از لحاظ عینی انقلاب فرهنگی چگونه بود؟ ما هیچ سندی نداریم که شما چگونه و به چه صورت انقلاب فرهنگی کردید.

یک روز دانشجویها آمدند دانشگاه، دیدند درها بسته است و نوشته «دانشگاه تا اطلاع ثانوی تعطیل است.»

### پس معلوم هم نبود که این تعطیلی، سه سال طول بکشد. شاید فکر می‌کردند که همه رفتند مثلاً اعتصاب کرده‌اند و هفته دیگر می‌آیند...

رؤسای دانشگاه‌ها عمدتاً آدم‌های سیاسی بودند. بعضی از آنان با ضدانقلاب همکاری می‌کردند یا بعضی‌هایشان از بریدن سر پاسدارها در وانت‌ها پشتیبانی می‌کردند.

یک عده واقعا مزدور بودند و می‌دانستیم بیرون دانشگاه، اسلحه جابه‌جا می‌کنند و حتی محل امن انجمن دانشجویان مسلمان مربوط به منافقین (مجاهدین خلق) بود که اسلحه‌هایشان را آنجا نگه می‌داشتند. چون می‌دانستند هیچ نیروی نظامی جرئت نمی‌کرد به داخل دانشگاه بیاید.

بعدها که در دانشگاه‌ها باز شد، پر از اسلحه بود.

معلوم است که چنین مسائلی نباید در مملکت باشد. هر رژیمی هم باشد نمی‌تواند این مسائل را بپذیرد؛ منتها بنا نبود فعالیت فقط در حد فیزیکی انجام گیرد. بلکه بسته شدن در دانشگاه‌ها، مقدمه‌ای بود تا سمینارهایی برگزار کنند و گروه‌های مطالباتی جمع شوند که چه باید بکنند و تصمیم بگیرند.

### آیا ثمره این اتفاق فقط گزینش شد؟

متأسفانه بله! چند تا درس مثل معارف اسلامی هم به درس‌ها اضافه شد و گفتند هر که می‌خواهد به دانشگاه بیاید، باید گزینش بشود. یعنی انقلاب فیزیکی به تصفیه فیزیکی تبدیل شد.

### ظاهراً حق‌کشی‌هایی هم می‌شد. آیا مجریان گزینش خودشان گزینش شده بودند؟

از دستاوردهای دیگر، دو مرحله‌ای شدن کنکور بود. این که اگر قبول شدی بعد باید در مصاحبه شرکت کنی ولی این حرکت منحرف شد. بچه‌مسلمان‌ها هم از این فرصت تعطیلی استفاده کردند و به جبهه رفتند و خیلی‌ها شهید شدند. کم‌این که سیزده چهارده تا از بچه‌های فاتح لانه جاسوسی از مهر ۵۹ به بعد به شهادت رسیدند. اولین شهدای خرمشهر بچه‌های فاتح لانه جاسوسی بودند مثلاً شهید مقدم که در خرمشهر او را دیدم. ده روز بعد از این که به تهران برگشتم، گفتند که ایشان شهید شده‌اند. کسانی که ماندند، طور دیگری بودند؛ منتها جریان را به دست گرفتند و ادامه دادند. در واقع عرصه از آدم‌های متفکر و اصلی خالی شد. خالص‌ها که نمی‌مانند.

### یعنی ناب‌ها رفتند....

هر کسی ناب بود احساس می‌کرد نباید اینجا بماند. می‌گفت باید بروم. معنی‌اش این نیست که هرکسی می‌ماند ناب نبود ولی ناب‌ترین‌ها رفتند، بعد هم

جریان دولتی شد و خود وزارت علوم آن را به دست گرفت و دوباره در همان تکنوکرات‌بازی‌ها و ساختارهای اداری افتاد و این که نمایندگی روحانیان در دانشگاه‌ها حضور داشته باشند و چند تا درس معارف اسلامی ارائه شود و... خودم در بازگشایی دانشگاه در سال ۶۲ در همان ترم اول خیلی توی ذوقم خورد که حاصل این همه تعطیلی و انقلاب فرهنگی فقط همین شد! درس‌ها همان درس‌های قبلی بود.

فقط سه چهار واحد معارف اضافه شده؛ بیشترشان همان‌ها هستند. و به بعضی‌ها هم گفتند کراوات نزن. عده‌ای هم ریش گذاشتند. وقتی این کارها را می‌کنی، ریا شروع می‌شود.

به‌هرحال در همان جریان موسوم به انقلاب فرهنگی، بنده عضو شورای جذب نیروهای دانشگاه‌های سراسر ایران شدم.

### آن زمان رشته‌تان را عوض کردید؟

نه، هنوز عوض نکرده بودم. من نماینده دانشگاه پلی‌تکنیک در شورای فرهنگی جذب نیرو شدم. برای رسیدگی به این امور تشکیلاتی درست شد که حالا دانشگاه تعطیل شده، دانشجویان چه کار کنند؛ حداقل بچه‌های خوب چه کنند؟ آن‌ها که نباید نیروهایشان هدر برود یا به شهرهایشان برگردند و بقالی باز کنند تا دانشگاه باز شود یا از ایران بروند و جای دیگر درس بخوانند. از آن طرف هم در خیلی از وزارتخانه‌ها به آدم‌هایی با روحیه جدید نیاز بود تا کارهایی جدید را شروع کنند.

می‌بایست تمام این‌ها شناسایی و معرفی می‌شدند و پل ارتباطی برقرار می‌شد بین جاهایی که به وجود این‌ها نیاز داشتند و خود این‌ها. چند تا کمیته مختلف بود مثلاً کمیته جهاد سازندگی که بچه‌های راه و ساختمان بیشتر به سمت کمیته جهاد سازندگی رفتند که بتوانند در روستاها جاده بسازند، مدرسه درست کنند. کمیته صنعتی هم با کارخانه‌ها همکاری می‌کرد. کمیته فرهنگی هم در رشته‌های هنری و فرهنگی نیروها را شناسایی می‌کرد، آموزش می‌داد و مسئولیت سازماندهی آن‌ها را به عهده داشت. آقای اثنی‌عشری نماینده دانشگاه علم و صنعت در شورای فرهنگی جذب نیرو بود.

بیش از سیصد چهارصد نفر از دانشگاه‌ها ثبت‌نام کرده بودند که ما می‌خواهیم در بخش فرهنگی فعالیت کنیم. مأمور بودیم تشخیص بدهیم کدام‌یک از آنان واقعا به درد این کار می‌خورند یا روحیه این کار را دارند یا سوابقی در این زمینه دارند.

### آیا این کمیته زیرمجموعه وزارتخانه بود؟

نه، زیرمجموعه دفتر تحکیم وحدت، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان

هرکسی ناب بود احساس می‌کرد نباید اینجا بماند. می‌گفت باید بروم. معنی‌اش این نیست که هرکسی می‌ماند ناب نبود ولی ناب‌ترین‌ها رفتند. بعد هم جریان دولتی شد و خود وزارت علوم آن را به دست گرفت و دوباره در همان تکنوکرات‌بازی‌ها و ساختارهای اداری افتاد

یکی از واحدهایی که به ما سپرده شد، سینمای آزاد بود. گفتند فکری برای اینجا بکنید. در آن تیم، فقط من و کمال تبریزی سوابقی داشتیم، لذا ما استاد بقیه شدیم و در واقع ما بلدچی جمع بودیم، بقیه اولین بار بود می‌خواستند این امور را یاد بگیرند

دانشگاه‌ها مرکز توطئه علیه خود انقلاب شده بود. کم‌کم این جریان انقلاب فرهنگی شکل گرفت تا دانشگاه مدتی تعطیل شود و از نو شروع کند. من چون از لانه بیرون آمده بودم، در متن انقلاب فرهنگی قرار گرفتم؛ اینجا هم در بخش فرهنگی بودم

سراسر کشور بود.

من از همان اول، گرایشم را به کار سینما بروز دادم. من اصولاً از رشته‌های تخصصی سر در نمی‌آوردم و در بخش هنری هم گرایشم به سینما بیشتر بود. این بود که با ارشاد، تلویزیون، بنیاد هنری مستضعفان، سازمان تبلیغات اسلامی و کانون پرورش فکری ارتباط برقرار کردیم.

**آیا بنیاد فارابی در آن سال‌ها وجود داشت؟**

نه. بنیاد در سال ۶۲ تأسیس شد.

**در کانون پرورش فکری هم علیرضا زربین فعالیت داشت؟**

بله، ما این نهادها را شناسایی کردیم. با آن‌ها جلساتی می‌گذاشتیم که تشکیلات چه کار می‌کند؟ چه نیرویی می‌خواهید؟ چه تخصص‌هایی می‌خواهید؟ بیشترین سازمانی که به نظر می‌آمد به نیرو نیاز دارد و ضرورت هم داشت، تلویزیون بود چون ارشاد هنوز فعالیت چندانی نداشت. سعی می‌کرد مفاسد سینما را کنترل کند لذا بیشتر کارهای سلبی بود.

آن زمان آقای محمدعلی نجفی، معاونت امور سینمایی را بر عهده داشت. البته آن موقع معاونت امور سینمایی نداشتیم. در تشکیلات ارشاد، اسمش معاونت نبود؛ اما همان قدرت را داشت. در واقع دستگاه عالی‌تر سینما بود. یاد می‌آید اولین بار در آنجا با ایشان آشنا شدم. ایشان به دفتر ما آمد و سؤال‌هایی کرد مثل این که چه کار می‌خواهید بکنید؟ کی هستید؟ اصلاً می‌دانید سینما چیست؟ چه ارتباطی با سینما دارید و از این قبیل سؤال‌ها.

**لابد آقای نجفی چون سینماچی‌ها و سینماگران را دیده بود، از شما تصور دیگری داشت؟**

بله، منتها با دید خیلی خوب و باز برخورد کرد و سعی کرد ما را تشویق کند که اگر واقعاً چنین کاری را دوست داریم بسم‌الله؛ ولی اصرار داشت که بدانیم سرانجام چه مقوله‌ای می‌آییم. سینما همه این التزامات را دارد. این در دیدگاهمان خیلی مؤثر بود. به هر تقدیر، ما ۱۰۳ نفر را از آن جمعیت به تل فیلم بردیم. آقای غلام‌علی حداد عادل آن زمان (خرداد ۵۹) مدیرعامل صدا و سیما بود.

با ایشان صحبت کردیم، با مدیران تلویزیون و مراکز مختلف صحبت کردیم، توانستیم موافقت‌های اصولی را بگیریم و تشریح کنیم ما که هستیم و چه کار می‌خواهیم بکنیم. آن‌ها هم استقبال کردند. دیدند یک لشکر به نیروهایشان اضافه می‌شود و می‌توانند روی آن‌ها حساب بکنند. آقای حداد عادل تل فیلم را در اختیار ما گذاشتند. آن موقع آقای فخرالدین انوار هم رئیس بخش فعالیت‌های فرهنگی تلویزیون

بود. ارتباط من با ایشان قبل از این ماجراها بود. در همان هفت هشت ماه بعد از انقلاب که فیلم تهیه می‌کردیم، یکی دو بار به سراغشان رفته بودیم. چون آرشو غنی و قوی داشت. فیلم‌های خیلی قدیمی با کپی‌های تمیز که برعکس فیلم‌خانه ارشاد، خیلی خوب از آن‌ها نگهداری شده بود.

این مرتبه خیلی تشکیلاتی‌تر سراغشان رفتیم. آقای انوار از این جریان خیلی استقبال کرد. معتقد بود که خوب است نسل جدید آموزش ببینند تا در آینده به درد بخورند. ایشان خیلی هم دست‌تنها بود و همین‌طور آقای محمد بهشتی که آن موقع رئیس بخش تلویزیون و زمانی هم مدیر تولید شبکه اول بود؛ منتها آن موقع اسم شبکه اول و شبکه دوم «معاونت امور برنامه‌ها» بود. شبکه دوم آموزشی بود و شبکه‌های دیگری هم وجود نداشت بلکه ۱ و ۲ با نام معاونت امور برنامه‌ها فعالیت می‌کردند. دکتر ندیمی هم بود او در آنجا تدریس می‌کرد. این دو از قدیم با هم بودند. به‌رحال با این همکاری‌ها تلویزیون به‌طور درستی در اختیار ما قرار گرفت. ما هم ترتیبی دادیم تا کل افراد در آنجا فعالیت کنند.

**امکان‌ات استودیو در آنجا فراهم بود؟**  
استودیویی وجود نداشت. استودیویی کوچکی بود با یکی دو تا دوربین که در اختیار ما قرار گرفت. بعد تشکیلاتی به نام مرکز اسلامی مطالعات هنری و فیلم‌سازی در خرداد ۵۹ تشکیل شد. من و آقای محمدعلی اثنی‌عشری و خانم سعیده بخشنده از اعضای شورای گرداننده آن بودیم. ۱۰۳ نفر از آن کسانی را که ثبت‌نام کرده بودند، تشخیص دادیم برای کارهای فیلم‌سازی و تلویزیون خوب‌اند.

**از آن‌ها اسمی یادتان هست؟**  
خیلی‌هایشان را یادم است و شما هم الان می‌شناسید. خلاصه این‌که فعالیت‌هایمان را شروع کردیم. آقای اکبر عالمی و آقای والی پور عکاسی درس می‌دادند. آقای جمال حاج آقا محمد نقد فیلم درس می‌داد. آقای عسگری‌نسب در تل فیلم نبود. من بعداً او را به مرکز فیلم‌سازی آمانور آوردم.

یکی از واحدهایی که به ما سپرده شد، سینمای آزاد بود. گفتند فکری برای اینجا بکنید. در آن تیم، فقط من و کمال تبریزی سوابقی داشتیم، لذا ما استاد بقیه شدیم و در واقع ما بلدچی جمع بودیم، بقیه اولین بار بود می‌خواستند این امور را یاد بگیرند. از طرفی در زمینه مسائل اقتصادی هم مشکل داشتیم. به دفتر تبلیغات اسلامی مسجد سپهسالار به مسئولیت آیت‌الله کاشانی مراجعه کردیم، فکر می‌کنم اسمش آن زمان سازمان تبلیغات اسلامی نبود. اسمش شاید شورای هماهنگی تبلیغات

دفتر تبلیغات اسلامی یا چنین چیزی بود، گفتیم به ما کمک مالی بکنید. بالاخره این بچه‌ها هزینه دارند. فکر کنم نفری چهارصد یا پانصد تومان در ماه مقرری تعیین کردند که ما خرج افراد و خورد و خوراکشان را بدهیم. آدم‌های خیلی جالبی در این تیم بودند. اسامی همگی‌شان موجود است. به‌تازگی بچه‌های تل فیلم همت کردند و اسامی را جمع کردند و یک نسخه را برای من فرستادند. خلاصه این‌که این کلاس‌ها سه ماهی ادامه پیدا کرد؛ در تابستان ۵۹. از این طرف هم آقای انوار پیشنهاد کرد فکری برای سینمای آزاد بکنیم. آقای بصیر نصیبی که از قدیم مدیر این مرکز بود، با این‌که چیزی به او نگفتیم، ولی دیگر نمی‌آید. می‌خواهد از ایران برود. حیف است اینجا تعطیل بشود. بیشتر شعب سینمای آزاد در شهرستان‌ها تعطیل شده اما یکی دو تایش هنوز دایر است. ما رفتیم بازدید کردیم. خیلی پیگیری کردیم که مسئولی برای سینمای آزاد پیدا کنیم. با آقای دهقان‌پور آشنا شدم که در کانون پرورش فکری کار می‌کرد. خیلی گفتیم بیایید مسئولیت اینجا را بر عهده بگیرید. گفت نه، اما برایتان کسی را پیدا می‌کنم. یک آقای به نام تنوتاس را معرفی کردند. گفت من با ایشان صحبت می‌کنم بیاید و مسئولیت را قبول کند. او هم نیامد. خلاصه یک ماهی برای این کار وقت گذاشتیم. دائم با آقای انوار جلسه می‌گذاشتیم. گفتیم خودت چرا مسئولیت قبول نمی‌کنی؟ گفت تا حالا فکرت را نکرده بودم. من دوست داشتم اثری خلق کنم. اصولاً آدمی هستم که از جریان‌های سیاسی پرهیز می‌کنم. خیلی خوشم نمی‌آید در باند و گروه و حزبی قرار بگیرم و مرده‌بادا! زنده‌بادا! بگویم و از این‌گونه مسائل. در شور انقلاب به خاطر عرق انقلابی آدم هر کاری می‌کند اما دیگر زمانش گذشته بود، باید می‌ساختیم. من خلوت کوچکتی می‌خواستم که مسئولیت کسی دیگر بر گردنم نباشد تا هم خودم چیزی یاد بگیرم، هم بتوانم یک گروه برگزیده‌تر جمع کنم؛ حتی اگر دانشجو هم نباشند. این‌ها که ملاک نیست. یکی دانشگاه نرفته ولی خیلی خوب روحیه و هنر این کار را دارد.

آیا ما از او استفاده کنیم؟  
یک هفته با کمال تبریزی سروکله زدیم که چه بکنیم و چه نکنیم؟ کمال گفت تو این کار را بکن. گفتیم پس تو مسئولیتش را به عهده بگیر. تو بزرگ‌تری. گفت نه، من این کاره نیستم و نمی‌توانم، تو این کار را بکن. ما هم پذیرفتیم. بعد آقای انوار، بلافاصله یک حکم برای ما زد به عنوان «رئیس سینمای آزاد ایران». رفتیم آنجا نشستیم پشت میز و از خداخواسته به آقای



این حس خلق کردن يك اثر، توزیع و نمایش دادن از همان موقع در ما شكل گرفت؛ سيكل خیلی لذت بخش و شیرینی است. احساس خوبی داشتیم

صداگذاری شده بود.

زمانی که انقلاب پیروز شد بنا به ضرورت، آن‌ها رفتند لندن و همین مسئله برایشان اتهام شده بود که این‌ها لیبرال و غرب‌زده‌اند. یک عده‌ای ریشه‌های مذهبی قوی دارند. نگو که در آینده قرار است دو تفکر که الان مقابل هم‌اند، شکل بگیرد و زمینه‌اش در آن سال‌ها فراهم می‌شد؛ همانی که دو سه سال بعد به شکل گیری روحانیون مبارز و روحانیت مبارز منجر شد.

احساس کردم به جای عطش یادگیری، اتفاقات سیاسی بیشتر می‌افتد. احساس می‌کردم بسیاری از این افراد نمی‌خواهند مدارج هنر را طی کنند. می‌گفتند خیلی سریع یک هفته‌ای سوپر ۸ فیلم بگیریم، هفته بعد سوپر ۱۶ به ما بدهید، ۳۵ بگیریم فیلم سینمایی بسازیم؛ همه چیز درست می‌شود. این که کاری ندارد. احساس کردم که آنجا نمی‌توانم به خواسته‌هایم برسم و با آن سن و سال، کاری از دستم برنمی‌آمد. درست است که ما سرپرست آن‌ها بودیم اما ولی‌شان نبودیم.

**وقتی انوار نتواند کاری بکند طبیعی است که از شما هم کاری ساخته نبود.**

بله. گفتیم می‌روم یک گوشه‌ای، جمع کوچک‌تری مثل خودم انتخاب می‌کنم که ممکن است دانشجو باشند یا نباشند. با آن‌ها کار کنم، بهتر از عهده‌اش برمی‌آیم. این جریانات، آدم سیاسی می‌خواهد. کسانی که جزء گروه ۱۰۳ نفری بودند. آقای علی مرادخانی که سال‌ها رئیس مرکز سرود و آهنگ‌های انقلابی بود و اولین مسئولیتش مدیرکل فیلم و عکس وزارت ارشاد در سال ۶۲ بود.

آقایان علیرضا شجاع نوری، رحیم رحیم‌پور، کاربخش، احمدرضا گرشاسبی، شمقدری، اکبر خَر، مرحوم ناصر مهدی‌پور جزء آن گروه ۱۰۳ نفری هستند که البته یک جماعت متحدی بودند. شخصی مثل محمد آلاپوش در آن زمان دانشجو نبود و جزء آن تیم به حساب نمی‌آمد ولی چون فامیل آقای انوار بود و از قبل در تل فیلم اتاق داشت، بعد از دو سه ماه به این کلاس‌ها آمد. کمال تیریزی هم بود و از بین مدیرها، آقای جعفر صافی که یک مدت رئیس شبکه ۳ بود، آقای مجتبی مشیری که سال‌ها مدیر شبکه ۲ بود و تا آنجا که می‌دانم الان رئیس شرکت انیمیشن‌سازی صباست. آقای محمدمهدی حیدریان، دکتر شهاب‌الدین صدر که در کانون ریاست جمهوری بود و بعدها رئیس سازمان نظام پزشکی شد. فهرست آن گروه را بگویم، احتمالاً شما دو سوم اسامی را می‌شناسید.

انتی‌عشری و خانم بخشنده گفتیم، اینجا دست شماست من هم هر کمکی که از دستم بریاید انجام می‌دهم. من نیستم. ما بنا بود انتخاب کنیم بیاوریم وصل کنیم که حالا دیگر وصل شدید. آن موقع چپ و راستی وجود نداشت. ولی اصطلاحاتی مثل حزب‌اللهی و غرب‌زده بود.

**ولی تقسیم‌بندی خیلی بدی وجود داشت.**

منظورتان طاغوتی و یاقوتی است؟

**نه، جدایی طرف‌داران بنی‌صدر و آن طرف هم آقایان خامنه‌ای، هاشمی و شهید بهشتی که در سال ۶۰ عمیق‌تر شد و هم‌زمان با همه این‌ها بود.**

بله، نوعی مرزبندی که مذهبی‌ها طرف‌دار آقای خامنه‌ای بودند و کراواتی‌ها سمت بنی‌صدر. بنی‌صدری‌ها از همه نوع بودند؛ خیلی از مذهبی‌ها هم بنی‌صدری بودند. خوب این طبیعی است. هر آدمی طرز تفکری دارد. درست است که همه‌شان خواهان جمهوری اسلامی بودند ولی قطعاً هر کسی، سلیقه‌ای دارد.

**یعنی با آن سن، این قدر تیزهوش بودند.**

اصطلاح درست آن شامه است؛ تیزهوشی نمی‌گویند چون در واقع فطری است. از آن ۱۰۳ تا آدم نخبه‌گویا یکیشان عضو دومین شورای شهر تهران بود؛ آقای ناظم شریعتمداری و همین دکتر شریعتمداری جزء آن ۱۰۳ نفر بودند. اما آنان دانشجویان دانشگاه‌های پلی‌تکنیک و دانشگاه تهران و دانشگاه ملی و این‌ها بودند؛ یعنی همه نخبه‌های این مملکت می‌خواستند در این رشته کار کنند. خوب، همه طمع می‌کردند. بعضی وقت‌ها سر و کله آدم‌هایی پیدا می‌شد گاهی وقت‌ها کسانی می‌آمدند. و جلسه‌ای هم با آن‌ها گذاشته می‌شد. بعد آن‌ها یک‌دفعه در کلاس ده دقیقه برای همه سخنرانی می‌کردند. که بعد متوجه شدیم دارند ارزیابی‌هایی می‌کنند. خلاصه بعد از یکی دو ماه کم‌کم دسته‌بندی و قدرت‌طلبی شروع شد. یک عده طرف‌داران آقای انوار شدند که مثلاً آن موقع ریش و سبیل نمی‌گذاشت و راحت بود و تظاهر نمی‌کرد که من حزب‌اللهی‌ام. می‌گفت آقا ما تخصصمان این است و این کار را انجام می‌دهیم.

آن‌ها در فرنگ درس خوانده بودند و «آیت فیلم» را داشتند. آقای نجفی، انوار، بهشتی، آفاجانی، رئیس قاسم و هاشمی‌طبا.

هاشمی‌طبا ظاهراً مدیرعامل آیت فیلم بود و مدتی هم در فیلم سینمایی «جنگ اطهر» مدیرتولید بود. به نظر می‌رسد که آن‌ها آدم‌های فرنگ‌رفته بودند و حتی فیلم «لیلة‌القدر»ی که آقای نجفی قبل از انقلاب ساخته بود، در لندن مونتاژ و

عده‌ای از این رشته جدا شدند. خیلی‌ها هم پراکنده شدند.

بعد ما فیلم‌سازی آماتور را تحویل گرفتیم و آقای انوار هم حکم زدند و کمال هم با ما آمد. شروع کردیم و آنجا هم کلاس تشکیل دادیم. در جلسات اول تل فیلم آقای مجید مجیدی هم شرکت می‌کرد؛ منتها ایشان سازگاری نشان نداد و جدا شد و دیگر به کلاس‌ها نیامد.

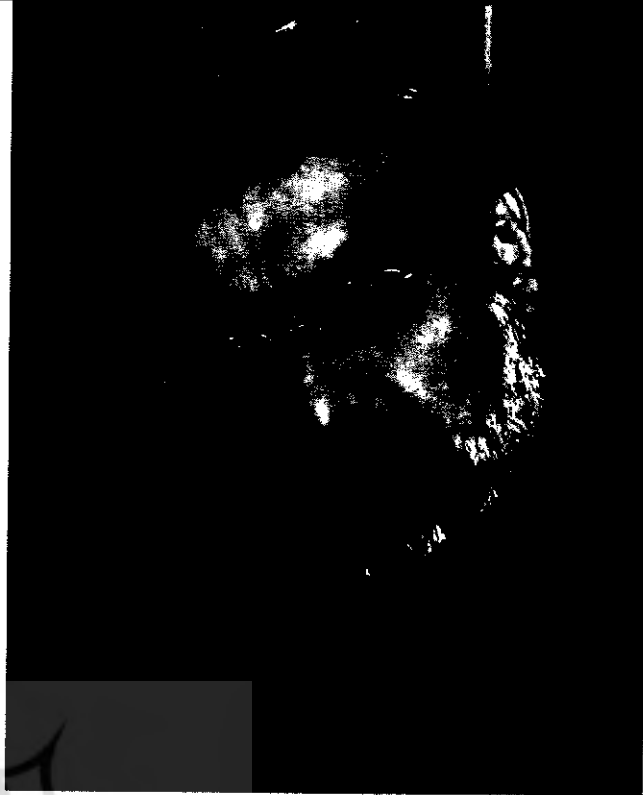
آن موقع، دوستان درگیری‌هایی با آقای انوار یا بهتر بگوییم با جریان آقای انوار داشتند. او مسئول فعالیت‌های فرهنگی بود، مدیریت تئاتر شهر، نمایش و سینمای آزاد هم بر عهده‌اش بود. مثلاً سر ماجرای تئاتر شهر و این که مدیریت دست چه کسی و چه جریانی باشد، آقای کاسبی، مجیدی و فنائیان با آقای انوار درگیر بودند.

**یعنی انشعاب پیدا کردند و به حوزه هنری رفتند؟**

فکر می‌کنم آن زمان هم در حوزه هنری بودند.

**ظاهراً حوزه هنری سال ۵۹، ۶۰ تأسیس شد؟**

از آن زمان به بعد رفتند. خوب یادم است که آقای مجیدی در یکی از جلساتی که در سینمای آزاد گذاشته بودیم، قبل از این که من مجموعه را تحویل بگیرم، صحبت خیلی داغی کرد و گفت برخی از فعالیت‌های شما غلط است. آقای مسعود رجیبی فروتن هم، که مدتی رئیس اداره کل تحقیقات و امور سینمایی ارشاد بود،



تنها فیلمی که از فتح لانه جاسوسی وجود دارد و نشان می‌دهد که مردم از دیوار سفارتخانه بالا می‌روند، با دوربین ۱۰-۱۴ کانن گرفته شده. با دو دوربین فیلم گرفته شد که بعد مونتاژ کردیم و یک فیلم شد

جدا شد. بعد در سینمای آزاد با کمال، با توجه به تجربیاتی که به دست آورده بودیم به سرعت نیرو جذب کردیم. اولین کاری که کردیم، برگزاری یک دوره آموزش سه ماهه در کارگاه نمایش تقاطع خیابان‌های حافظ و جمهوری جنب پاساژ جمهوری در انتهای کوچه کلانتری بود در ساختمان چهار طبقه‌ای که متعلق به تلویزیون بود؛ فکر می‌کنم هنوز هم باشد. طبقه آخرش، کارگاه نمایش بود. آنجا را هم تحویل گرفتیم و کلاس‌هایمان را برگزار می‌کردیم. خود سینمای آزاد سر خیابان فاطمی بود. از میدان ولیعصر (عج) که به سمت خیابان فاطمی می‌آید، سمت راست، ساختمانی هست که هنوز متعلق به تلویزیون است. دفتر مرکزی سینما آزاد در طبقه سوم آن ساختمان بود. کلاس‌هایی که اینجا گذاشتیم، آقای عسکری‌نسب و آقای حاج آقا محمد آمدند. فکر می‌کنم آقای حسن تهرانی هم آمد.

#### آن‌ها برای تدریس می‌آمدند؟

بله، شخصت نفر نیرو بودند. خودمان هم انتخاب کردیم. فراخوان دادیم به همین دلیل است که می‌بینید تیم دیگری و در واقع نسل دیگری در اینجا فعال است.

#### چهل شاهد ربطی به شما دارد؟

نه، ربطی به ما ندارد ولی یکی از بچه‌ها که در آن کلاس‌ها بود چهل شاهد را راه‌اندازی کرد و خودش هم در آن چهل شاهد، شهید شد؛ شهید شفیعی.

البته من از ماجرای چهل شاهد اطلاع دقیقی ندارم. آن‌ها استاد تبلیغات جنگ

راه‌اندازی کردند. آقای اکبر اورعی که بعداً در سال ۶۶ با ۶۷ رئیس واحد جنگ فارابی شد.

#### همان‌که در فیلم عبور کمال تبریزی بازی کرد؟

بله، او استاد تبلیغات جنگ را راه‌انداخت ولی یکی دو تا از بچه‌های مؤثرش شهید شدند. شهید شفیعی که ترکش به لنز دوربینش خورد و از داخل لنز به چشمش اصابت کرد و شهید شد. من در راه‌اندازی چهل شاهد هیچ نقشی نداشتم.

#### کارگردانی بچه‌های دیار صفا با شما بود؟

بله، آقای عزیز حمیدنژاد بعد از این، به تیم ملحق شد و ماند. آن موقع اسمش عزیز حمیدنژاد نبود. اسمش «عزیز کارخانی» بود که برادرش مهرشاد کارخانی الان عکاس و فیلم‌ساز است.

برادر آقای کریاسچی که شهردار تهران بود، در آن کلاس‌ها شرکت می‌کرد. آن موقع ایشان در حوزه علمیه قم طلبه بود و ما هم از حوزه علمیه قم خواسته بودیم که پنج تا طلبه خوش‌ذوق به ما معرفی کند تا در این

بیم این هم بود که ماتریالیست‌ها چهره عوض کنند و پست‌ها را بگیرند. این‌ها بلد بودند که چه کار کنند. می‌گفتند اول نظام فرهنگی را در دست می‌گیریم. تا سال‌ها بودند، هنوز هم بعضی‌هایشان هستند. آن‌ها تجربه سه سال‌ها کار تشکیلاتی و کار فرهنگی داشتند اما بچه‌مسلمان‌ها می‌خواستند از صفر شروع کنند

کلاس‌ها باشند.

#### علی افضلی که جزء آن‌ها نبود؟

نه. می‌گفتیم خوب است چند طلبه با سینما آشنا شوند و برگردند به حوزه علمیه. نه این‌که فیلم بسازند بلکه بروند در حوزه علمیه، از سینما دفاع کنند. بدانند سینما چیست و مشکلات فقهی سینما را حل کنند. برایشان خوابگاه هم درست کرده بودیم. یکی از آنان حاج آقای انصاری بود که هنوز هم هست و در مجموعه تلویزیون، سال‌ها عضو شورای تاریخ اسلام سیما فیلم بود.

#### ایشان همان آقای انصاری که گاهی با فخریم‌زاده فیلم‌نامه می‌نویسد، نیست؟

نه، اگر اشتباه نکنم حاج آقا انصاری جزء عراقی‌هایی است که به ایران آمد و سال‌ها نماینده ولی فقیه در بخش هنری و فرهنگی ستاد مرکزی سپاه پاسداران بود که مکانش جنب کلیسای سر خیابان کریم‌خان (شهید امانی) بود. به‌رحال همچنان در همین

رشته فعالیت می‌کند. الان هم در شوراهای تلویزیون عضو است و خیلی به ما محبت دارد. همدیگر را می‌بینیم و از آن دوران حرف می‌زنیم. ایشان جزء آن پنج طلبه‌ای بود که حوزه علمیه به ما معرفی کرد. آن موقع با آقای جواد محدثی که شاعر هم هست خیلی مانوس شده بودیم... ایشان هم به فعالیت‌های سیاسی علاقه نداشت. او به سینمای آزاد نمی‌رفت، به تل فیلم می‌آمد و جزء ۱۰۳ نفر به آنجا سر می‌زد. بچه‌ها با ایشان نماز جماعت می‌خواندند؛ منتها سر کلاس‌ها هم حاضر می‌شد و خیلی خاضعانه می‌نشست و به درس‌ها گوش می‌داد.

#### دوست داشت ببیند تئاتر و سینما چه مقولاتی هستند؟

دوست داشت همه‌چیز را یاد بگیرد. واقعا این اعتقاد را داشتند که اول بفهمند بعد نظر بدهند. بالاخره در تل فیلم هم‌زمان با این مسئله، دودستگی به وجود آمد. دقیقا دو دسته شدند: یک دسته لیبرال‌ها آقای انوار شد و لیبرال‌ها هم حاضر می‌شد و کله‌ر که او را می‌شناسید.

#### بله کله‌ر چند بار داور جشنواره بود.

آن دو نفر از هم جدا شدند. او از بچه‌های فدائیان اسلام بود و این طرف هم آقای انوار و ما بودیم و گروه آقای انوار، چون آن طرفی که نمی‌توانستیم برویم. واقعا تا سال‌ها به ما می‌گفتند شما نوچه آقای انوارید! ما می‌گفتیم انوار کیه؟ نوچه چیه؟

#### شاید چون قبل از انقلاب به دانشگاه رفته بودید و تفکرات خاصی داشتید.

به‌رحال از این دسته‌بندی‌ها بدمان می‌آمد و این شد که به سینمای آزاد رفتیم. از اول تیر، ثبت‌نام شروع شد و گزینش می‌کردیم. روز اول کلاس‌ها، اضطراب داشتیم که نظم و ترتیب کلاس‌ها و درس‌ها به خوبی صورت بگیرد. جلسه اول، برای افراد سخنرانی کردم که آن‌ها هم مجبور بودند به حرف ما گوش کنند. یادم می‌آید اولین کلاس ما با درس آقای عسکری‌نسب شروع شد. ایشان کارگردانی درس می‌داد. او هم ایستاد و ما صحبت کردیم. از انگیزه گفتیم و تفاوت انگیزه ما با جریان‌ها مشابه و این‌که ما اینجا نیامدیم چند تا روایت و حدیث و شعر یاد بگیریم به قاب دیوار بزنیم.

#### آیا آدم‌هایی بودند که راهشان را کج کنند و بروند؟

نه، آن‌ها انتخاب شده بودند. لذا گفتیم عجله‌ای نداریم که زودتر برویم پست و مقام بگیریم. تشریح کردیم که هدف ما همین راه ماست. می‌خواهیم یاد بگیریم، تجربه کنیم، هیچ عجله‌ای نداریم؛ یک سال دیگر، ده سال دیگر. یعنی ریتم را عوض کردیم. خلاف ریتم آنجا که بدویم



سینمای آزاد خاک گرفته و چیزی در آن نبود؛ ما آنجا را انتخاب کردیم. بعد با ریتم و بدون عجله و بدون چشم‌داشت دنیوی کارمان را شروع کردیم. به خاطر تعلیم و تعلم، یادگیری، تجربه، خلق. در واقع کار می‌کردیم تا چیزی یاد بگیریم که همه پذیرفته بودند و همه با این آرامش آمده بودند

شروع به کارهای شرکتی کرد. کار تشکیلاتی کردن با کار فردی خلاق جور در نمی‌آید. دیگر نیازی به تشکیلات نداشت. بعد از فیلم «لیلی با من است» دیگر رفت. در واقع، اینجا برایش مانع بود. باید می‌رفت تا راه خودش را ادامه دهد. هجده سالی از سال ۵۷ تا ۷۵ با هم‌دیگر بودیم. رکورد شراکت و همکاری را شکستیم. فکر نمی‌کنم در سینما دو نفر این قدر با هم باشند.

#### افراد همین‌طور اتفاقی وارد گروه می‌شدند؟

اتفاقی نبود. دو افق روحی با هم ارتباط برقرار می‌کنند. او دنبال چیزی بود و ما هم دنبال چیزی، بعد این ارتباط شکل گرفت. این‌ها اتفاق نیست. نمی‌توان گفت حاتمی‌کیا و دیگران اتفاقی آنجا آمدند. فهمیدند که اینجا می‌توان کاری کرد. اول از همه اراده‌ی خداوند است؛ تا او نخواهد، برگ از درخت نمی‌افتد. همه را او طراحی می‌کند. ما می‌توانیم وسیله قرار بگیریم اما خداوند جور دیگری عمل می‌کند.

نوع ورودش و شکل زندگی با ماست ولی ایستگاه‌های زندگی تعیین شده است. خداوند تعیین کرده است. از زمانی که متولد شدیم، روزی ما هم خلق شده است. غذا، کالا و همه معلوم است. مثل زمین فوتبال است که قانون یک محدوده‌ای را مشخص کرده که توپ اگر از آن بیرون برود، بازی متوقف می‌شود. ولی در این محدوده هر چه دلت می‌خواهد شوت بزنی؛ جبر و اختیار این است. با توست که خوب بازی کنی، بیشتر گل بزنی، ولی از این بازی بیرون بروی، اوت است.

بود؟ نه ارزش سیاسی داشت، نه قدرت در آنجا معنی داشت.

سینمای آزاد، خرابه‌ای بود که باید می‌ساختیمش. حمالی لازم داشت نه این که آنجا بنشینیم مثل اداره کل تولید فیلم و عکس که همان روز اول، بیست سی تا کارمند داشت و ماهی آن قدر لیست حقوق امضا می‌کردند؛ سینمای آزاد خاک گرفته و چیزی در آن نبود؛ ما آنجا را انتخاب کردیم. بعد با ریتم و بدون عجله و بدون چشم‌داشت دنیوی کارمان را شروع کردیم. به خاطر تعلیم و تعلم، یادگیری، تجربه، خلق. در واقع کار می‌کردیم تا چیزی یاد بگیریم که همه پذیرفته بودند و همه با این آرامش آمده بودند.

مثلاً آقای امیر سماواتی یکی از آن بچه‌هاست که از همدان و در مرکز اسلامی فیلم‌سازی آماتور همدان او را جذب و بعد از مدتی به دفتر مرکزی تهران منتقل کردیم. بعد به دانشکده صدا و سیما رفت و کارمند تلویزیون هم شد.

#### سرانجام همکاری کمال تبریزی چطور شد؟

کمال که با من به سینما آزاد آمد و معاون من بود، در هر کاری با هم بودیم؛ منتها من مسئول بودم و او معاون بود. همیشه با هم بودیم. این کلاس‌ها را طراحی می‌کردیم. هجده سال با هم بودیم تا سال ۷۵.

و بعد؟ جدا شد. از همین مجموعه سبجان فیلم هم جدا شدیم.

#### ولی دوستیتان پابرجاست؟

بله، منتها دیگر شرایط خیلی عوض شده و او می‌خواست به عنوان یک کارگردان عرض اندام بکند.

زودتر چیزی یاد بگیریم و مدرکی بگیریم و در پستی مشغول شویم.

#### یعنی به این صورت که در یک جلسه بفهمند فریم چیست؟

بله، وقتی سر منبر گفتیم فریم، همه بدانند که ما سینما بلد هستیم و از آن سر در می‌آوریم. واقعیت این است که آنجا روح ژورنالیسم حاکم بود ولی اینجا روح آکادمی حاکم شد. ما آمدیم این جریان را از تب و تاب سیاسی و بگیر و ببند و رئیس‌بازی و رئیس نشدن دور کردیم.

البته بیم این هم بود که ماتریالیست‌ها چهره عوض کنند و پست‌ها را بگیرند. این‌ها بلد بودند که چه کار کنند. می‌گفتند اول نظام فرهنگی را در دست می‌گیریم. تا سال‌ها بودند، هنوز هم بعضی‌هایشان هستند. آن‌ها تجربه سال‌ها کار تشکیلاتی و کار فرهنگی داشتند اما بچه‌مسلمان‌ها می‌خواستند از صفر شروع کنند. معلوم است که خیلی راحت خراب می‌کردند. این که واقعاً گرفتن بعضی پست‌ها مهم بود. خیلی لطمه زدند. خیلی اتفاقات افتاد. نمونه‌اش قطب‌زاده است که رئیس تلویزیون شد و یک سال بعد اعدام گردید. یا دریا دار مدنی یا ناخدا افضلی که بودند و خیانت می‌کردند. یعنی اول فکر می‌کردید این خودی است بعد می‌دیدید خیانت می‌کند. این مسئله در آن سال‌ها انکارناپذیر بود. در آن سال‌ها این گرفتاری را داشتیم که چه کسی درست عمل می‌کند و چه کسی غلط؟ نفوذی‌ها چه کسانی هستند؟ چه کسی عامل سازمان سیاست و چه کسی واقعا دلش برای این مملکت می‌سوزد؟ ما می‌گفتیم دیگران این کار را بکنند. مثلاً سینمای آزاد مگر چه